



بیانیه تحلیلی

حسینیه اندیشه

پیرامون نامه دکتر داوری اردکانی

در موضوع علم دینی و علوم انسانی اسلامی

اسفندماه ۱۳۹۶



باسمه تعالی

جناب دکتر داوری در نامه‌ی اخیر خود پیرامون علم دینی، بر بی‌نتیجه‌بودن سیر فعلی بحث از علوم انسانی اسلامی تاکید کرده‌اند و این وضعیت را ناشی از برخورد سیاسی با مسأله‌ای علمی دانسته و سپس نظر خود پیرامون نحوه برخورد علمی با این مسأله را در دو محور بیان کرده‌اند: اول این‌که علوم دینی و علوم انسانی مدرن هر یک، مسائل و روش مختص به خود را دارند و نمی‌توان با مبنای قرار دادن روش یکی از آنها درباره دیگری به قضاوت و سنجش پرداخت بلکه پس از آشنایی با علوم انسانی مدرن می‌توان در مسائل آن چون و چرا کرد که این تازه «نقد علم» است و نه «تولید علم جدید».

پیرامون محور اول و در نگاه ابتدایی حقیقتاً باید گفت که جناب ایشان سخنی برخلاف چارچوب‌های علمی و تخصصی موجود در جامعه مطرح نکرده‌اند. در واقع ایشان به عنوان رییس فرهنگستان علوم از عرصه‌های جداگانه‌ای که ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه برای فعالیت علمی خود معین نموده‌اند، به خوبی دفاع کرده‌اند و بر محترم‌شمردن مرزهایی که توسط علوم دینی و تخصص‌های مدرن تعریف شده و مبنای تعامل و سازش علمی این دو دستگاه در طول چهار دهه گذشته قرار گرفته، پافشاری داشته‌اند. به عبارت دقیق‌تر هنگامی که در ادبیات

تخصصی موجود در حوزه‌های علمیه، سه عرصه «حقایق کلی»، «جزئیات» و «اعتبارات» از یکدیگر تفکیک می‌شود و فلسفه و کلام به عنوان متکفل «حقایق کلی و ثابت و توصیف از هستی»، علوم مدرن به عنوان متکفل «امور جزئی خارجی متغیر» و فقه نیز به عنوان متکفل «بیان اوامر و نواهی» - که توسط شارع مقدس برای سعادت انسان جعل و اعتبار شده‌اند - معرفی می‌شوند، نمی‌توان برای پاسخ به مطالبه‌ای حق به نام «علوم انسانی اسلامی»، این تفکیک‌های علمی را نادیده گرفت و بدون تعیین چارچوب‌های جدید، چارچوب‌های تخصصی موجود را درنوردید و امروز همین موانع است که باعث شده «تولید علوم انسانی اسلامی» در وضعیت مناسبی قرار نداشته باشد. از سوی دیگر آنگاه که در مبنا، «تکامل مادی» از «تکامل معنوی» تفکیک شود و خطابات شارع مقدس ناظر به تکامل معنوی انسان قلمداد گردد و نحوه تامین معاش و نیازهای زندگی روزمره، موضوعاً خارج از خطابات دانسته شود و به عقلاء و ادراکات عقلانی واگذار گردد، دیگر نمی‌توان در روبنا ادعا کرد که علوم مدرن (به عنوان مصداق ادراکات عقلانی در عصر حاضر که تکامل مادی و تامین معاش را در دست دارند)، می‌تواند و باید رابطه‌ای علمی و معنادار با علوم دینی برقرار کنند؛ زیرا همین تعاریف تخصصی در «فلسفه، منطق و اصول» موجود در حوزه‌های علمیه، این عرصه تکامل مادی را به ادراکات عقلانی (علوم مدرن) واگذار کرده‌اند و ادبیات وحی را ناظر به این عرصه‌ها نمی‌دانند. به



عنوان مثال، اگر در گذشته، سفرها با درشکه انجام می‌شد و محل اتراق در میانه‌ی راه، کاروانسراها بود، امروزه مردم با اتومبیل و قطار سفر می‌کنند و استراحت در بین راه را در هتل‌ها انجام می‌دهند و هیچ‌یک از این دو رویه، ربطی به دین و خطابات شارع و تکامل معنوی ندارد. آنچه اهمیت دارد این است که استفاده از کالاهای طبیعت و نیروی انسانی باید در چارچوب احکام موجود در پنجاه و چند باب فقهی انجام شود که تکلیف مکلفین در آنها مشخص شده است. پس آنچه از ادبیات تخصصی و نخبگانی در حوزه‌های علمیه قابل استنباط است، مشروط‌شدن تمدن موجود و علوم و محصولات آن (به‌عنوان تأمین‌کننده‌ی نیازهای مادی مردم) به رعایت واجبات و محرمات فقهی است؛ یعنی جریان زندگی اجتماعی به‌مثابه یک موضوع عقلانی و مشترک میان نوع بشر تلقی می‌شود و اصل این نحوه از زندگی مورد پذیرش قرار می‌گیرد گرچه به رعایت احکام فقهی مشروط می‌گردد.

البته این عقلانیت موجود در حوزه‌های علمیه، در جایگاه خود محترم بوده و برای جامعه متدینین در آن دوران - که به تسلط قدرت‌های کفر یا نفاق دچار شدند - دارای کارآمدی بوده اما امروز و با ورود مکتب اسلام به عرصه قدرت و حاکمیت، نیاز به نرم‌افزارهای دینی برای اداره اسلامی کشور به یک ضرورت آشکار تبدیل شده و دستیابی به این هدف، بدون ارتقاء ظرفیت در

عقلانیت موجود حوزه‌های علمیه، موجب عمل‌زدگی شده و مانع تولید علوم انسانی اسلامی شده است.

همچنان‌که «مطلق‌گرایی حسی» در پیش‌بینی، هدایت و کنترل تغییرات - که مبدا روش‌شناسی علوم مدرن و شکل‌گیری مسائل آن بوده - توسط ادبیات تخصصی دانشگاه، امکان جریان پیش‌فرض‌های دینی در علوم کاربردی را از بین برده است. در واقع چارچوب تخصصی موجود در دانشگاه‌ها دستاوردهای علمی و تکنیکی تمدن مدرن را بمثابة یک ماشین عینی می‌داند که حاصل تجربه بشر بوده و کارآمدی عینی خود را در نقاط مختلف جهان به اثبات رسانده است؛ زیرا کشورهای گوناگون با سوار شدن بر ماشین «ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه» و البته بعد از مدتی معین در سرسپردگی به آناتومی توسعه، به سرمنزل مقصود قدرت اقتصادی و رفاه مادی رسیده‌اند. پس این ادبیات تخصصی گرچه بحث‌های نظری پیرامون این ماشین عینی را به عنوان یک «ورزش فکری» بی‌اشکال می‌داند، اما هرگونه تغییر در علوم کاربردی را به ارائه «کارآمدی برتر» در عرصه تولید ثروت و علم و قدرت مشروط می‌کند؛ امری که ادبیات تخصصی حوزه‌های علمیه ادعایی نسبت به آن ندارد.

با این توضیحات روشن می‌شود که جناب دکتر داوری «حرف دل» را زده‌اند و شجاعت نخبگانی ایشان در این زمینه را باید ستودنی دانست اما تأمل برانگیز آن است که علی‌رغم اشاره ابتدایی ایشان به «روش» و «مسائل»



علوم مدرن و تفاوت ذاتی علوم دینی با علوم مدرن در این زمینه، هنگامی که صحبت از نقد علوم مدرن کرده‌اند، آن را تنها به نقد «مسائل» این علوم فروکاسته‌اند و درباره نقد «روش» علوم مدرن سکوت اختیار کرده‌اند! این در حالی است که اگر به تعبیر ایشان «علم‌های دیگر هر یک مسائل خاص خود دارند و با روش خاص به تحقیق و پژوهش در مسائل می‌پردازند و ملاک درستی و نادرستی‌شان رعایت روش است. هیچ علمی را با ملاک بیرون از آن نمی‌توان سنجید»، پس کلید اصلی برای بازشدن قفل تولید علوم انسانی هنگامی بدست می‌آید که از سکوت درباره «روش» یا واهمه از بحث پیرامون آن دست برداریم و برای اصلاح تفکیک‌های پیش‌گفته، در نسبت بین روش علوم دینی و روش علوم دانشگاهی بیان‌دیشیم تا نسبتی جدید میان منطق صوری و منطق سیستمی برقرار شود و مبنایی که این دو ساحت را با یکدیگر به هماهنگی قاعده‌مند برساند و کیفیت جریان دین در عرصه تکامل مادی را روشن کند، تولید گردد. البته کسی که مدعی ورود به این عرصه پیچیده و دشوار شده تا از موضع روش، «مطالبه انقلاب اسلامی برای تولید علوم اسلامی در جهت اداره کشور» را محقق کند، مرحوم علامه آیت‌الله سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که با ورود به بحث «فلسفه منطق‌ها»، توانسته به یک مبنای جدید در توصیف از حرکت (اصالت فاعلیت) دست پیدا کند تا بر اساس آن، هماهنگی و ارتباط قاعده‌مند میان منطق حجیت (برای تحول در علوم حوزوی)، منطق معادله (برای تحول در

علوم دانشگاهی) و منطق مدل (برای تحول در نظام اجرا) را به سرانجام برساند و از این طریق، نظام ولایت فقیه را به عنوان حافظ پرستش اجتماعی خدای متعال تئوریزه کند و کیفیت جریان دین در تمامی عرصه‌های علمی و عینی جامعه را از منزلت روش و متدولوژی تبیین نماید.

اما محور دومی که جناب دکتر داوری در نامه خود به هم‌اندیشی علم دینی بر آن تاکید کرده‌اند، این است که علوم مدرن متناسب با نظم جامعه مدرن است و جامعه‌ای که سودای همان نظم و محصولات برآمده از آن را دارد و به دنبال نظم جدیدی نیست، باید همان علوم را بپذیرد. این نکته در نگاه اولیه کاملاً صحیح است و البته باید آن را تکمیل کرد که اولاً علوم مدرن برای «تکامل و تغییر مقیاس در جامعه مدرن و راهبری تغییرات آن» است و نه فقط نظم در آن. و ثانیاً آنچه جامعه ما در سودای آن است، نه فقط آخرین تکنولوژی‌های روز دنیا است بلکه بیش از واردات کالا و تکنولوژی، این واردات «تعریف زندگی و رفاه و لذت» است که ما را در معرض خطر اسارت مدرن قرار داده و به عبارت دقیق‌تر، اگر مرجعیت تمدن مدرن در تعریف نیازهای اجتماعی و چگونگی ارضاء آنها پذیرفته شده باشد، نمی‌توان به ابزارهای علمی و مناسبات عملی برای جریان این نیاز و ارضاء تن داد. به همین دلیل است که صرف تکیه به مباحث کلی مانند «وجود افتراقات در نیازهای جامعه اسلامی با جامعه غربی» یا «تفاوت دیدگاه اسلام با دیدگاه غرب درباره انسان» بدون این‌که اثر این افتراق و تفاوت را در



وضعیت علمی و ساختارهای عینی جامعه مشخص کند، پاسخی درخور به کلام ایشان محسوب نمی‌شود.

اما بخشی از این نامه که می‌تواند خواننده‌ی اندیشمند را در تعجب غرق کند، قسمتی است که جناب ایشان تفکر در تجدید عهد دینی و اندیشیدن درباره بنای یک جامعه اسلامی را به عنوان جایگزین بررسی علم دینی پیشنهاد داده‌اند. تعجب عمیق از این پیشنهاد از آنجا نشأت می‌گیرد که دانشمندانی چون ایشان به خوبی می‌دانند که نه فقط ابعادی چون اقتصاد و تاریخ و حقوق و جامعه‌شناسی و...، بلکه عرصه‌هایی چون امنیت و دفاع و سیاست نیز اموری کاملاً علمی دارای معادلات و فرمول‌های تخصصی و حرفه‌ای هستند که نتیجه‌ی آنها در ایجاد نظم امنیتی و دفاعی و سیاسی برای دنیای مدرن کاملاً قابل مشاهده و آثار آنها با عدد و رقم و آمار و شاخصه‌های کمی قابل ملاحظه است. پس چه شده است که حرکت عظیم انقلاب اسلامی در نفی این نظم‌های سیاسی و امنیتی و دفاعی و ایجاد نظم‌های جدید در این عرصه‌ها بر مبنای تجدید عهد دینی بر نخبگان جامعه پوشیده مانده و ناله‌های سردمداران جاهلیت مدرن از شکسته شدن معادلات قدرت مادی در منطقه به گوش آنان نرسیده و عکس‌العمل‌های دیوانه‌وار اهالی باشگاه قدرت الحادی در مقابل این مجاهده نورانی، مورد توجه آنان قرار نگرفته است؟! آیا فریادهای باورمندان به نظم سیاسی و امنیتی و دفاعی مدرن در ابتدای انقلاب فراموش شده که حضرت امام را به منزوی کردن

ایران در جهان متهم می نمودند؟! آیا آن اتهام‌زنی از این حقیقت نشأت نمی‌گرفت که ایران پس از انقلاب، نه تنها سودای نظم مدرن در این سه عرصه را کنار گذاشته بلکه به کار و ابتکار در مبارزه با آن ورود کرده است؟! آیا متحدکردن ملت ایران توسط حضرت امام برای دستیابی به استقلال سیاسی و پرداخت هزینه‌های نظامی و امنیتی آن (کودتا، درگیری‌های داخلی با گروهک‌ها و اقوام، جنگ تحمیلی و...) به جای همراهی با قطب‌های قدرت جهانی، معنایی جز تجدید عهد دینی امت مسلمان ایران با پیامبر اکرم در عرصه سیاست برای نفی سلطه کفر و مقابله با کفار حربی و احیاء فرهنگ بعثت در جهت استعلاء ایمانی و کفرستیزی دارد؟! آیا می‌توان ایجاد واقعیت‌های بی‌سابقه توسط حضرت امام (ره) و امت در مقابله با هجمه سیاسی و امنیتی و نظامی جهان کفر چون:

- ساماندهی سیاسی ملت در هیأت و مساجد و نمازهای جمعه؛ به

جای سرابی از مشارکت و آزادی در فرهنگ تحزب

- شکل‌گیری اطلاعات ۳۶ میلیونی و مردمی در مقابله با کوران

تهدیدهای امنیتی؛ به جای تکیه به دستگاه‌های پولادین و خشن و

کاملاً بسته‌ی امنیتی مرتبط با قطب‌های جهانی، بین‌المللی و

منطقه‌ای

- پیدایش جنگ شهادت‌طلبانه و اخلاقی با تکیه بر ارتش ۲۰ میلیونی؛

به جای معادلات سخت‌افزارمحور در دکترین‌های دفاعی مدرن



را مطلقاً انکار کرد و آثار ژرف آن در تغییر جغرافیای سیاسی منطقه را نفی نمود؟! آیا قابل قبول است که اندیشمندان جامعه با گذشت چهل سال از انقلاب اسلامی هنوز چشم بر این واقعیت‌های انقلابی و تداوم آن توسط رهبری و مردم ایران فروبندند و به نحوی از ضرورت توجه به تجدید عهد دینی دم بزنند که گویا انقلابی در این کشور نشده و یا اگر هم چنین اتفاقی افتاده، اکنون اثری از آن باقی نمانده است؟! آن هم در زمانی که تولید قدرت سیاسی و نظامی و امنیتی بر مبنای آرمان‌های دینی توسط نظام اسلامی به ترازوی از کیفیت و کمیت رسیده که حتی برخی بازیگران مادی عرصه قدرت همچون روسیه، همراهی با جبهه مقاومت را موجب دستیابی به منافع خود ارزیابی می‌کنند.

واقعیت آن است که انقلاب اسلامی و نظام مبارک برآمده از آن در اولین گام خود و به دلیل هجمه سخت و مستقیم ابرقدرتها به این نهال نوپا، سودای نظم مدرن در امور سیاسی و امنیتی و دفاعی را کنار گذاشت و لذا عملاً با علوم و ساختارهای برآمده از آن در این عرصه مقابله کرد و به صورت میدانی و تجربی، ابزارهایی عینی جایگزینی را در برابر آن تولید نمود؛ گرچه نخبگان جامعه به دلیل گرفتاری به تحلیل‌های انتزاعی در حوزه یا نظریه‌های مادی در دانشگاه و یا دچار شدن به تألیف غیرقاعده‌مند این دو مبنا، توانایی مشاهده این واقعیات دینی و انقلابی را از دست داده باشند و بالتبع در میدان مهم «تئوریزه کردن تجارب انقلاب اسلامی در مقابله با

جاهلیت مدرن» غایب باشند و به تعبیر مقام معظم رهبری، خواص از عوام عقب افتاده باشند! به عبارت دیگر ملت ایران به تبعیت از رهبران انقلاب به عنوان نواب عام حضرت ولی عصر، با تجدید عهد دینی و معنوی در عرصه سیاست و امنیت و دفاع، نظم مدرن در این ابعاد و علوم برآمده از آن را پذیرفته و دندان طمع به تامین این امور با حضور در ائتلاف‌های سیاسی رایج و پیمان‌های نظامی و امنیتی مرسوم را - که عرف رایج در دنیای مدرن و توصیه علوم جدید است و قاطبه ملت‌های دنیا همچنان در چنین یوغ‌هایی مشغول بردگی هستند - از ریشه کنده و به نیاز و ارضاء مادی در موضوعات نظامی و امنیتی تن نداده و به همین دلیل، به قطب قدرت جدیدی در عرصه منطقه و بین‌الملل تبدیل شده است.

البته چشمان بینایی که این واقعیت‌های معجزگون و این فتوحات اعجاب‌برانگیز را رصد کند، قطعاً از چالش‌های عمیق و ناهنجاری‌های تشدیدشونده‌ای که در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی در مقابل نظام مقدس اسلامی قرار گرفته غافل نخواهد بود چرا که به خوبی می‌داند این تجدید عهد دینی در عرصه سیاسی، بر اثر پذیرش نظم مدرن در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی به چالش کشیده شده و انفعال حوزه‌ها در برابر علوم و معادلات کاربردی غربی به اسم «ادراکات عقلانی» و اطاعت بی‌چون و چرا از آنها در دانشگاه‌ها به اسم «تجارب کارآمد بشری»، سموم علمی را در شریان اداره کشور جاری کرده و خط تولید جام‌های زهر را نه در ذهن این مسئول و کلام



آن مدیر بلکه در نظام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری کشور به راه انداخته است. این غفلت نخبگانی، پشتیبانی تئوریک از انقلاب اسلامی را به محاق برده و آن را در برابر کنترل ناهنجاری‌ها تنها گذاشته و موجب ناکارآمدی نظام در رفع مشکلات شده و درگیری بین انگیزه‌های دینی و مدل‌های مادی، انقلاب اسلامی را ضربه‌پذیر کرده تا جایی که هر از چندگاهی دستاوردهای سیاسی و امنیتی و دفاعی بی‌نظیر نظام را نیز به چالش می‌کشد. تحلیل قاعده‌مند از هشدارهای مکرر و شدیدالحن مقام معظم رهبری پیرامون «خطر ارتجاع و انحراف از اهداف انقلاب»، «خطر تحریف شخصیت امام»، «خطر سلب هویت انقلابی از نهادهای مختلف نظام»، «خطر از دست رفتن استقلال کشور در دهه‌های پر تغییر آینده»، «خطر باقی ماندن صورت و شکل نظام و خالی شدن آن از سیرت و محتوای الهی» نیز همین واقعیت را به تصویر می‌کشد. بنابراین اگر قرار به تجدید عهد معنوی و تفکر درباره بنای جامعه اسلامی باشد، این امر بدون تحلیل عمیق از دستاوردهای ملت ایران و نظام اسلامی و توجه به ثروت‌های عظیم و عهدهای تجدیدشده‌ای که هم‌اکنون جمهوری اسلامی طلایه‌دار آن است، امکان‌پذیر نخواهد بود و اساساً تئوریزه‌شدن همین تجارب عملی و دستاوردهای میدانی توسط دانشوران حوزه و دانشگاه است که راه را برای تکرار آن در ابعاد جدید روشن می‌کند و بستر رهایی از اسارت در بندهای فرهنگی و اقتصادی نظم مدرن را فراهم می‌آورد.

در واقع خمینی کبیر (قدس سره) به عنوان بنیانگذار تجدید عهد الهی ملت اسلام در عصر حاضر، نهضت نورانی خود را از راه افشاگری نسبت به مظالم ابرقدرت‌ها و منصوبان آنها و نشان دادن زنجیرهای نامرئی که توسط بت پرستی مدرن در عرصه سیاسی بر گرده امت محمد و آل محمد قرار گرفته بود، آغاز کرد و پیروان بصیر او با کنار گذاشتن معادلات دشمنان بود که توانستند آتش عناد و انکار قدرت‌های بزرگ را که با انواع توطئه‌های نظامی و اطلاعاتی و سیاسی بر ضد ملت ایران افروخته شده بود، به گلستان امنیت و اقتدار تبدیل کنند. امروز همین حرکت باید در مورد اژدهای هفت سر ادبیات توسعه پایدار و همه جانبه و آثار خطرناک و سرطانی آن در اداره کشور اسلامی تکرار شود. زیرا مدل اداره غربی کاری جز هماهنگ کردن همه عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، رسانه‌ای، حمل و نقل، بهداشت، تغذیه، خدمات، کشاورزی، حقوقی، قضایی، نظامی، امنیتی، سیاسی و... در راستای دائم‌افزایی سرمایه بمتابیه یک موجود زنده و تخصیص انسان به کالا و انقطاع بشریت در برابر آثار ماده ندارد. بنابراین اگر نخبگان بیدار شوند و برای حفظ انقلاب، احترامات موهوم را بشکنند و مفساد فرهنگی و فجایع اقتصادی برخاسته از نظم مدرن را فریاد زنند و ملت و مسئولان را با کفر و بت پرستی مدرن در این عرصه‌ها آشنا کنند و ادبیات توسعه پایدار و همه جانبه را رسوا سازند، طلیعه‌ی خواست ملی برای شکستن نظم موجود و سودای نظم الهی و جامعه دینی در ملت متدین ایران شکل خواهد گرفت و



مرحله جدیدی از ارتقاء ظرفیت خدمتگزاری به آستان مقدس معصومین آغاز خواهد شد که پیشنهاد اولیه برای این شروع این امر خطیر و گفتمان‌سازی در سه سطح «مسئولین، نخبگان، مردم» در آثار پژوهشی بنیانگذار حسینیه اندیشه مرحوم استاد حجت‌الاسلام‌والمسلمین مسعود صدوق تبیین شده و اخیراً در قالب دو کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» و «بررسی سه تئوری تولید قدرت، ثروت، اطلاع در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» به چاپ رسیده است.

بهرحال نخبگان یکبار برای همیشه باید باور کنند که در عصر انقلاب اسلامی زندگی می‌کنند؛ عصری که ندای آن در ۲۲ بهمن ۵۷ در سراسر ایران پیچید و ملت از دل و جان آن را شنیدند و به دنبال آن حرکت کردند و هنوز هم نخبگان را به همراهی با خود فرامی‌خوانند:

«این صدای انقلاب اسلامی ایران است.»

سوال خبرنگار تایم از حضرت امام در سال ۱۳۵۸: «شما زندگی خیلی منزوی داشتید، شما اقتصاد جدید و حقوق روابط بین‌المللی را مطالعه نکرده‌اید. تحصیل شما مربوط به علوم الهی است، شما در سیاست و گرفتن و دادن یک زندگی اجتماعی درگیر نبوده‌اید. آیا این در ذهن شما این شک را به وجود نمی‌آورد که ممکن است عواملی در این معادله باشد که شما نمی‌توانید درک کنید؟»

پاسخ حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف): «ما معادله جهانی و معیارهای اجتماعی و سیاسی‌ای که تا به حال به واسطه آن تمام مسائل جهان سنجیده می‌شده است را شکسته‌ایم. ما خود چارچوب جدیدی ساخته‌ایم که در آن عدل را ملاک دفاع و ظلم را ملاک حمله گرفته‌ایم. از هر عادل‌ی دفاع می‌کنیم و بر هر ظالمی می‌تازیم، حال شما اسمش را هرچه می‌خواهید بگذارید. ما این سنگ را بنا خواهیم گذاشت. امید است کسانی پیدا شوند که ساختمان بزرگ سازمان ملل و شورای امنیت و سایر سازمانها و شوراها را بر این پایه بنا کنند، نه بر پایه نفوذ سرمایه‌داران و قدرتمندان که هر موقعی که خواستند هرکسی را محکوم کنند، بلافاصله محکوم نمایند. آری! با ضوابط شما من هیچ نمی‌دانم و بهتر است که ندانم.» صحیفه امام؛ جلد ۱۱ صفحه ۱۶۰